

شرایط و روش‌های اسقاط حق تجدید نظرخواهی از آراء قضایی حقوقی در حقوق ایران و فرانسه

مهدی بیکی شورکی^۱

* نوع مقاله: پژوهشی / تاریخ دریافت: ۱۴۰۳/۰۸/۱۵ / تاریخ پذیرش: ۱۴۰۳/۱۱/۱۹

کدمقاله: JHVMN-۲۵۰۲-۱۲۶۳

چکیده

به‌عنوان یک قاعده‌ی کلی صاحب حق می‌تواند حق خود را اسقاط نماید و در بسیاری از آرای قضایی، محکوم-علیه حق تجدیدنظرخواهی دارد. هدف از این پژوهش این است که شرایط، روش‌ها و آثار اسقاط حق تجدیدنظرخواهی از آرای قضایی در حقوق ایران و فرانسه مورد بررسی قرار گیرد. در این مقاله با مطالعه قوانین مدونه، نظریات مشورتی و آرای قضایی و از روش توصیفی-تحلیلی به پژوهش پرداخته شده است. برای اعتبار اسقاط حق تجدیدنظرخواهی، اسقاط‌کننده باید دارای سمت، اختیار قانونی، قصد و رضا بوده و مانند تمامی اعمال حقوقی دارای اهلیت استیفا باشد. در فرانسه نیز اسقاط حق تجدیدنظرخواهی را تنها از اشخاصی که اهلیت سازش دارند می‌پذیرند. در قانون دو استثناء اسقاط حق تجدیدنظرخواهی مطرح شده که یکی صلاحیت دادگاه اعم از صلاحیت ذاتی و محلی است و دیگری صلاحیت قاضی، که البته بهتر بود صلاحیت محلی مگر در مورد مال غیرمنقول به عنوان استثناء محسوب نمی‌شد. قانون اسقاط حق تجدیدنظرخواهی را با تراضی طرفین ممکن دانسته با این حال با وجود اختلاف نظرها به نظر نگارنده اسقاط یک‌طرفه را نیز باید معتبر دانست. همچنین با تفسیر نظر قانون‌گذار و در راستای پیشگیری از اطاله دادرسی تراضی باید کتبی باشد. اسقاط قبل از صدور رأی و اسقاط بعد از بروز اختلاف نیز به دلیل موجود بودن سبب اسقاط حق معتبر است. اما اسقاط قبل از بروز اختلاف در حقوق ایران و فرانسه بی‌اعتبار است. اثر اسقاط حق تجدیدنظرخواهی مسموع نبودن پژوهش‌خواهی پس از اسقاط حق است. اما اسقاط حق اعتراض به رأی داور را نمی‌توان معتبر دانست.

واژگان کلیدی: اسقاط تجدیدنظرخواهی، آیین دادرسی مدنی، حقوق ایران، حقوق فرانسه.

^۱. دکتری تخصصی حقوق خصوصی، مدرس دانشگاه، گروه حقوق، مرکز آموزش علمی کاربردی جواد الائمه (ع)، یزد، ایران. (نویسنده مسئول) mahdi_beiki@yahoo.com



مقدمه

رای قطعی در دو معنا تعریف شده، یکی در معنای وسیع آن، به واژه‌ای گفته می‌شود که مسأله اختلافی بین طرفین را به طور قطعی حل کند. در این معنا حکم دادگاه هر چند غیابی و قابل تجدیدنظر هم باشد قطعی محسوب می‌گردد. اما در معنای محدود که در حقوق ما کاربرد دارد به تصمیمی گفته می‌شود که با گذشتن مهلت تجدیدنظر خواهی یا تأیید رأی در مرحله تجدیدنظر، آن رأی قابل اجرا باشد (کاتوزیان، ۱۳۷۳: ۱۴۰). در مورد مفهوم اسقاط حق تجدیدنظر خواهی نیاز به بحث مفصل نیست (ر.ک به شکوهی زاده، ۱۴۰۰؛ اباذرفرد و حیدری، ۱۴۰۳: ۹). حق تجدیدنظر خواهی با سپری شدن مهلت تجدیدنظر خواهی خودبه‌خود ساقط می‌شود، هر چند به طور کلی نپذیرفتن اعتراض شخصی که در خارج از مهلت، تجدیدنظر خواهی نموده عادلانه نیست؛ اما گاهی حفظ نظم اجتماعی ایجاب می‌کند تا چنین قواعدی را بپذیریم و حتی ترجیح منافع عمومی به حقوق فردی نیز اگر به صورت خشن و غیر انسانی در نیاید، نوعی عدالت دانسته می‌شود (کاتوزیان، ۱۳۷۹: ۲۱۵) و این مورد نیز یکی از همین مصادیق است. پژوهش خواهی نسبت به آرای قضایی به عنوان یک قاعده در حقوق پذیرفته شده است، با این حال در حقوق فرانسه به موجب ماده ۵۴۳ ق.آ.د.م اصل بر قابل پژوهش خواهی بودن آرای قضایی می‌باشد در حالی که در حقوق ایران به موجب ماده ۳۳۰ ق.آ.د.م اصل بر قطعی بودن آرای قضایی است مگر مواردی که طبق قانون قابل تجدیدنظر باشد. البته مصادیق قابل تجدیدنظر بودن آرای قضایی که در مواد ۳۳۱ و ۳۳۲ همان قانون آمده به نحو گسترده‌ای شامل اکثریت آرای قضایی شده که اصل مذکور را کمرنگ کرده است.

در رابطه با توافق در مورد پژوهش خواهی از آرای دادگاه دو حالت کلی مطرح می‌شود. یکی توافق مبنی بر پژوهش خواهی از آری که به موجب قانون غیر قابل پژوهش است، که این موضوع در ماده ۴۸۰ قانون سابق آیین دادرسی مدنی به صراحت فاقد اعتبار دانسته شده بود؛ اما در قانون جدید حکمی وضع نشده و به موجب قواعد کلی که آمرانه بودن مقررات آیین دادرسی را می‌رساند، می‌توان گفت چنین توافقی فاقد اعتبار است. حالت دوم اسقاط حق پژوهش خواهی از آرای قابل پژوهش است، که هم در قانون سابق هم در قانون جدید مورد حکم قرار گرفته و آن را پذیرفته است. هر چند در مواردی بین حق و حکم بودن موضوع تردید است و باید دقیق بررسی شود که آیا حق است یا حکم؟ برای نمونه اسقاط حق رجوع از هبه یکی از آن موارد است که می‌توان آن را حق و قابل اسقاط دانست (بیکی شورکی و دیگران، ۱۴۰۰: ۳۹۵). اما می‌دانیم و اختلاف نظری نیست که تجدیدنظر خواهی حق است (شمس، ۱۳۸۷: ۳۲۸؛ زارعت، ۱۳۸۴: ۱۰۸۱؛ اباذرفرد و حیدری، ۱۴۰۳:



۱۲)، زیرا در قانون به صراحت آن را حق دانسته و مطابق قاعده هر حقی قابل اسقاط است پس حق تجدیدنظرخواهی نیز قابل اسقاط می‌باشد (مهاجری، ۱۳۸۰: ۴۸). همچنین اسقاط حق تجدیدنظرخواهی بین احکام و قرارها مشترک است (واحدی، ۱۳۷۹: ۲۳۹).

با وجود پژوهش‌هایی که در مورد اسقاط حق تجدیدنظرخواهی مطرح شده و در این پژوهش نیز به آنها رفرنس دهی داده می‌شود، با این حال باید به تمام جنبه‌ها و ابعاد این موضوع پرداخته شود که تاکنون چنین پژوهشی صورت نگرفته، همچنین نظریات موافقین و مخالفین در برخی زمینه‌ها نیز مورد تحلیل دقیق‌تر قرار می‌گیرد بنابراین از این لحاظ پژوهش پیش رو دارای اهمیت است. در راستای تبیین و تحلیل موضوع این پژوهش، در این مقاله لازم است که ابتدا شرایط و استثناءهای اسقاط حق تجدیدنظرخواهی از آرای قضایی در حقوق ایران و فرانسه (۱) و سپس روش‌های اسقاط حق تجدیدنظرخواهی از آراء قضایی در حقوق ایران و فرانسه (۲) و در نهایت آثار اسقاط حق تجدیدنظرخواهی از آراء قضایی در حقوق ایران و فرانسه (۳) را به تفکیک مورد بررسی و تجزیه و تحلیل قرار دهیم.

۱- شرایط و استثناءهای اسقاط حق تجدیدنظرخواهی از آراء قضایی در حقوق ایران و فرانسه

نظر به اینکه برای صحت و اعتبار اسقاط حق تجدیدنظرخواهی رعایت شرایطی ضروری است و از طرف دیگر اسقاط حق تجدیدنظرخواهی به طور مطلق مطرح نشده و استثنائاتی در این زمینه وجود دارد؛ لازم است در این مبحث ابتدا شرایط اسقاط حق تجدیدنظرخواهی از آراء قضایی در حقوق ایران و فرانسه (۱-۱) و سپس استثناءهای اسقاط حق تجدیدنظرخواهی از آراء قضایی در حقوق ایران و فرانسه (۲-۱) را به تفکیک مورد بررسی قرار دهیم.

۱-۱- شرایط اسقاط حق تجدیدنظرخواهی از آراء قضایی در حقوق ایران و فرانسه

اسقاط حق تجدیدنظرخواهی یک عمل حقوقی است، بنابراین باید شرایط صحت اعمال حقوقی در آن رعایت شود. بر همین اساس، آورده‌اند که اسقاط حق تجدیدنظرخواهی در صورتی معتبر است که مربوط به حقوقی باشد که اسقاط کننده اختیار کامل آن را دارد (شمس، ۱۳۸۷: ۳۲۸) و به طور کلی اسقاط کننده حق باید دارای سمت و اختیار قانونی بوده و قصد و رضا نیز داشته باشد و همانند تمامی اعمال حقوقی باید دارای اهلیت استیفاء باشد (شمس، ۱۳۸۷: ۳۲۸؛ صالحی، ۱۳۹۱: ۵۱ و ۵۲).

به موجب ماده ۵۵۶ ق.آ.د.م فرانسه تنها اشخاصی که اهلیت سازش دارند می‌توانند از پژوهش‌خواهی صرف نظر نمایند (آیین دادرسی مدنی فرانسه، م. محسنی، ۱۳۹۱: ۲۲۹). در صورتی که قیّم با در نظر گرفتن مصلحت مولی علیه برای نمونه در فرضی که احتمال رأی آوری بسیار دور از ذهن باشد، بخواهد حق تجدید نظرخواهی را اسقاط نماید باید به تأیید دادستان برسد (شکوهی‌زاده، ۱۴۰۰: ۶۲). بنابراین در حقوق فرانسه به اهلیت شخص تصریح گردیده است. همچنین شخص باید اسقاط حق تجدید نظرخواهی نسبت به دادنامه خاصی را مدنظر داشته باشد. بر همین مبنا اگر شخصی به موجب دادنامه‌های متعددی محکوم شده باشد و حق تجدید نظرخواهی خود را نسبت به یکی از آن دادنامه‌ها اسقاط نماید، باید مشخص باشد که نسبت به کدام دادنامه حق تجدید نظرخواهی خود را اسقاط نموده، در غیر این صورت اسقاط مذکور فاقد اعتبار خواهد بود. شخص اسقاط کننده باید تصریح بر این موضوع داشته باشد که حق تجدید نظرخواهی اسقاط شده است. در پرونده‌ای که به شماره ۹۲۰۹۹۷۰۹۰۶۸۰۰۸۴۰ در دیوان عالی کشور مطرح شده دیوان رأی داده که اینکه وکیل اعلام کرده که اعتراضی به رأی ندارم به منزله اسقاط حق تجدید نظرخواهی و فرجام خواهی موکلش محسوب نمی‌شود (سامانه ملی آرای قضایی). همچنین در اسقاط حق تجدید نظرخواهی تفاوتی نمی‌کند که دادرسی عادی باشد یا دادرسی الکترونیکی زیرا مقررات دادرسی الکترونیکی از لحاظ رسیدگی همانند دادرسی عادی می‌باشد (بیکی شورکی و فلاح، ۱۴۰۲: ۳).

۱-۲- استثناءهای اسقاط حق تجدید نظرخواهی از آراء قضایی در حقوق ایران و فرانسه

در مورد حدود اسقاط حق تجدید نظرخواهی قانون دو استثناء قائل شده که به موجب ماده ۳۳۳ ق.آ.د.م یکی صلاحیت دادگاه و دیگری صلاحیت قاضی صادر کننده رأی می‌باشد. بر این اساس در مواردی که دادگاه رسیدگی کننده صالح نباشد یا قاضی رسیدگی کننده، صلاحیت رسیدگی به دعوا را نداشته باشند و طرفین حق تجدید نظرخواهی خود را اسقاط نموده باشند، این اسقاط حق تجدید نظرخواهی در خصوص صلاحیت دادگاه و قاضی معتبر نخواهد بود. در این زمینه آورده‌اند که اگر در پرونده‌ای در مقطعی از سیر مراحل دادرسی یک قاضی فاقد صلاحیت رسیدگی کند، اما رأی توسط قاضی صالح صادر شده باشد و محکوم علیه حق تجدید نظرخواهی خود را اسقاط کرده باشد، دیگر تجدید نظرخواهی او مسموع نخواهد بود؛ زیرا مهم این است که قاضی صالح رأی را صادر کرده باشد (مهجری، ۱۳۸۰: ۴۹). برخی این محدودیت را این گونه نیز تحلیل نموده‌اند که «اگر در توافقی که طرفین دعوی برای ساقط نمودن حق تجدید نظرخواهی خود نموده‌اند، معلوم شد که این توافق در دادگاهی صورت گرفته که قاضی صادره آن به یکی از جهات فوق فاقد صلاحیت بوده چنین



توافقی از لحاظ تجدیدنظرخواهی بی تأثیر است و دعوی باید در مرحله تجدیدنظر مجدداً مورد رسیدگی قرار گیرد» (یلفانی، ۱۳۸۸: ۴۳ و ۴۴). صلاحیت قاضی موضوعی مرتبط با نظم عمومی است و نپذیرفتن اسقاط حق تجدیدنظرخواهی با قواعد حقوقی سازگار است. اما اصولاً صلاحیت محلی را باید قابل اسقاط دانست، اطلاق ماده ۳۳۳ ق.آ.د.م در این مورد محل تأمل است (زارعت، ۱۳۸۴: ۱۰۸۱). بدیهی است صلاحیت ذاتی از اهمیت بالایی برخوردار است در حالی که صلاحیت محلی در بسیاری از موارد ارتباط عمده‌ای با نظم عمومی نداشته و مصلحت طرفین دعوا مدنظر قانونگذار بوده است. به نظر می‌رسد وقتی که طرفین نسبت به صلاحیت محلی مرجع قضایی ایرادی نگرفته‌اند و با علم به محل دادگاه، دادرسی انجام شده و منتهی به صدور رأی بدوی شده یا نشده و در حال حاضر حق تجدیدنظرخواهی را اسقاط نموده‌اند، نباید به استناد عدم صلاحیت محلی، اسقاط حق تجدیدنظرخواهی را فاقد اعتبار دانست. در این زمینه اگر بخواهیم استثناءهایی را لحاظ کنیم می‌توان آن استثناءها را برای مواردی قائل شد که رأی دادگاه خلاف موازین شرعی صادر شود که اهمیت بسیار بالاتری نسبت به صلاحیت محلی دادگاه دارد. همچنین ماده ۹۵۹ قانون مدنی مقرر می‌دارد: «هیچ کس نمی‌تواند به طور کلی حق تمتع و یا حق اجرای تمام یا قسمتی از حقوق مدنی را از خود سلب کند». این موضوع مورد تصریح قانون‌گذار قرار گرفته و جزء قواعد آمره محسوب می‌گردد. نسبت به اسقاط حق تجدیدنظرخواهی نیز جاری است، برای تشخیص جزئی بودن یک حق یک معیاری که مطرح شده این است که حق در مورد خاص و نسبت به شخص معین اسقاط شود (کاتوزیان، ۱۳۹۲: ۲۱۰)، در تطبیق این معیار با آیین دادرسی مدنی می‌توان گفت از آن جهت که اسقاط حق تجدیدنظرخواهی در یک پرونده خاص و نسبت به شخصی معین صورت می‌گیرد اسقاط و سلب حق به طور جزئی محسوب شده و صحیح می‌باشد. نکته دیگر اینکه در دعاوی غیرقابل مصالحه و دعاوی مربوط به احوال شخصیه، ورشکستگی و اموال و دارائی و همچنین دعاوی مربوط به جرائم غیرقابل گذشت امکان اسقاط حق تجدیدنظرخواهی وجود ندارد و همینطور در موردی که وصف نظم عمومی برای حمایت از کارگر باشد بدین شرح که اسقاط حق تجدیدنظرخواهی از سوی کارفرما الزام آور بوده ولی چنین اسقاط حقی، کارگر را از اعمال حق تجدیدنظرخواهی محروم نمی‌کند (شکوهی‌زاده، ۱۴۰۰: ۶۶ و ۶۵). این نگاه با هدف قانون‌گذار مطابقت دارد زیرا در چنین مصادیقی، موضوع دعوا مرتبط با نظم عمومی و حقوق دیگران و در مصداق اخیر نیز وصف حمایتی آن دارای اهمیت ویژه‌ای می‌باشد.



۲- روش‌های اسقاط حق تجدیدنظرخواهی از آراء قضایی در حقوق ایران و فرانسه

نقش اراده و زمان اسقاط حق در بررسی روش‌های اسقاط حق تجدیدنظرخواهی اهمیت زیادی دارد، که با توجه به آن نتایج متفاوتی به دست می‌دهد. بر همین اساس لازم است به تفکیک مورد بررسی و تحلیل حقوقی قرار گیرد: روش‌های اسقاط حق تجدیدنظرخواهی، از حیث نقش اراده (۲-۱) و سپس روش‌های اسقاط حق تجدیدنظرخواهی، از حیث زمان اسقاط حق (۲-۲).

۲-۱- روش‌های اسقاط حق تجدیدنظرخواهی، از حیث نقش اراده

در این زمینه گاهی اسقاط حق تجدیدنظرخواهی با تراضی طرفین صورت می‌گیرد و گاهی به صورت یک طرفه انجام می‌شود.

۲-۱-۱- اسقاط حق تجدیدنظرخواهی با تراضی طرفین

ماده ۳۳۳ قانون آیین دادرسی مدنی اسقاط حق تجدیدنظرخواهی را با توافق کتبی ممکن دانسته است. نقدی که به این ماده وارد شده این است که اسقاط حق تجدیدنظرخواهی عقد نیست تا به دو اراده احتیاج داشته باشد بلکه ایقاع است و با یک اراده محقق شده و توافق در این زمینه ماهیت آن را تغییر نمی‌دهد (مهاجری، ۱۳۸۰: ۴۷). با این حال در صورتی که شخص برای اسقاط حق شرطی نموده باشد که مربوط به طرف مقابل دعوا باشد (زارعت، ۱۳۸۴: ۱۰۸۱) توافق معنا خواهد داشت. همچنین به نظر می‌رسد در موردی که هنوز رأی صادر نشده و به طور طبیعی طرفین هیچکدام با اطمینان نمی‌دانند کدامیک از آنها محکوم‌علیه و کدامیک محکوم‌له خواهند بود در این زمان طی یک توافق کتبی حق تجدیدنظرخواهی خودشان را که سبب آن موجود است اسقاط می‌کنند. حال اگر پس از صدور رأی هر کدام بخواهند نسبت به رأی اعتراض کنند با توجه به اسقاط قبلی، امکان اعتراض برای آنها وجود نخواهد داشت. یکی از دکترین حقوقی در مورد تراضی طرفین موضوع ماده ۳۳۳ ق.آ.د.م توضیح داده که طرفین دعوا می‌توانند توافق کنند که نسبت به رأی مرحله بدوی تجدیدنظرخواهی نکنند و در حالت در فرض تجدیدنظرخواهی توسط محکوم علیه، دادگاه قرار رد دعوی پژوهشی را صادر می‌کند (شمس، ۱۳۸۷: ۳۲۸). با این تعبیر چنین توافقی نیز امکان‌پذیر است زیرا بحث اسقاط حق تجدیدنظر نیست بلکه توافق بر عدم درخواست تجدیدنظرخواهی است.

در حقوق فرانسه نیز اسقاط حق تجدیدنظرخواهی از طریق توافق طرفین امکان‌پذیر است (شمس، ۱۳۸۷: ۳۲۸). ماده ۵۴۶ ق.آ.د.م فرانسه مقرر می‌دارد: «حق پژوهش خواهی در صورتی که ساقط نشده باشد به هر یک از طرفین ذینفع تعلق دارد...» (آیین دادرسی مدنی فرانسه، م.محسنی، ۱۳۹۱: ۲۲۷). بنابراین در فرضی که طرفین حق تجدیدنظرخواهی خود را اسقاط کرده باشند دیگر چنین حقی وجود نخواهد داشت. در قانون آیین دادرسی مدنی ایران و فرانسه هیچکدام در مورد اسقاط قطعی و مشروط حق تجدیدنظرخواهی مقررهای ندارند. هرچند با عنایت به مواد ۳۹۴ تا ۴۰۵ ق.آ.د.م فرانسه (ر.ک به آیین دادرسی مدنی فرانسه، م.محسنی، ۱۳۹۱: ۱۸۵ و ۱۸۶) در بحث استرداد پژوهش خواهی و واخواهی به مشروط یا مطلق بودن استرداد اشاره شده و به طور ضمنی آن را پذیرفته است. به موجب مواد فوق استرداد پژوهش خواهی نیازمند قبولی نیست مگر اینکه مشروط به شرطی شده باشد. استرداد بدون قید و شرط به منزله پذیرش رأی واخواهی یا پژوهش خواسته می‌باشد، ولی در رابطه با اسقاط حق تجدیدنظرخواهی تصریحی ندارد. با این حال می‌توان گفت همین قاعده در اسقاط حق تجدیدنظرخواهی نیز جاری است. در دکترین حقوقی نیز به اسقاط و انصراف مشروط حق تجدیدنظرخواهی اشاره شده و آورده‌اند که اعتبار اسقاط یا انصراف مشروط به رضایت طرف مقابل نیست مگر اینکه اسقاط یا انصراف مشروط باشد (شمس، ۱۳۸۷: ۳۲۹). بنابراین مشروط بودن اسقاط حق تجدیدنظرخواهی مورد پذیرش دکترین حقوقی قرار گرفته است. این نظر را باید تأیید نمود زیرا همانطوری که شخص می‌تواند به صورت مطلق حق خود را اسقاط نماید این حق را دارد که اسقاط حق خود را مشروط به شرطی نماید. البته در اینصورت رعایت شرایط صحت شروط ضمن عقد نیز ضروری است. به عبارت دیگر در صورت اسقاط مشروط حق تجدیدنظرخواهی شرط مذکور نیز باید از شروط صحیح و مشروع باشد. در صورتی که شخص درخواست تجدیدنظرخواهی خود را استرداد کند حتی اگر مهلت اصلی تجدیدنظرخواهی باقی باشد، باید حق تجدیدنظرخواهی شخص را با استرداد مذکور ساقط شده دانست. همان‌گونه که ماده ۳۶۳ ق.آ.د.م مقرر می‌دارد: «چنانچه هر یک از طرفین دعوا دادخواست تجدیدنظر خود را مسترد نماید، مرجع تجدیدنظر قرار ابطال دادخواست تجدیدنظر را صادر می‌نماید». حتی قانون‌گذار موافقت طرف مقابل را برای استرداد دادخواست تجدیدنظر نیاز ندانسته و صدور قرار ابطال دادخواست، زوال دعوای تجدیدنظرخواهی را به دنبال خواهد داشت و در نتیجه رأی تجدیدنظرخواسته که علیه تجدیدنظرخواه بوده قطعی خواهد شد (شمس، ۱۳۸۵: ۷۲). بنابراین در عمل هرچند شخص حق تجدیدنظرخواهی خود را مستقیماً اسقاط نکرده و چنین اقدامی را اسقاط حق تجدیدنظرخواهی در معنای مصطلح نمی‌دانیم، با این حال عمل تجدیدنظرخواه نتیجه‌ای مشابه با اسقاط حق تجدیدنظرخواهی دارد.



اسقاط حق تجدیدنظرخواهی ممکن است به صورت صریح یا ضمنی باشد اما در هر حال باید دلالت بر اسقاط نماید (شمس، ۱۳۸۷: ۳۲۹). بنابراین اگر محکوم علیه اعلام کند که فعلاً اعتراضی ندارم موجب اسقاط حق تجدیدنظرخواهی او نخواهد بود (مهاجری، ۱۳۸۰: ۴۹). البته اسقاط حق تجدیدنظرخواهی ممکن است در جلسه دادرسی و به صورت شفاهی مطرح شود که با درج در صورتجلسه و پس از امضای اسقاط کننده به منزله اسقاط کتبی حق تجدیدنظرخواهی خواهد بود (زارعت، ۱۳۸۴: ۱۰۸۱). طبق نظریه کمیسیون تخصصی معاونت آموزشی قوه قضائیه و خواهی نیز قابل اسقاط است (زارعت، ۱۳۸۴: ۱۰۸۳). در مورد اینکه آیا اسقاط باید کتبی باشد یا اینکه می توان از طرق دیگری نظیر شهادت شهود اسقاط آن را اثبات نمود؟ در این مورد باید دید هدف قانون گذار از آوردن قید کتبی بودن، فاقد اعتبار دانستن سایر شیوه هاست یا اینکه تنها به عنوان یکی از روش های اثباتی مطرح نموده است؟ پاسخ از آن جهت اهمیت دارد که در صورت شرط بودن قید کتبی حق ساقط نشده است و در غیر این صورت باید فرآیند اثباتی آن نیز طی شود تا حقی نادیده گرفته نشود. به نظر نگارنده با توجه به تصریح ماده ۳۳۳ ق.آ.د.م مبنی بر توافق کتبی باید پذیرفت که شرط معتبر بودن چنین توافقی نزد دادگاه این است که این توافق کتبی باشد و قانون گذار نخواست به شفاهی بودن، فرآیند دادرسی طولانی شود. بنابراین حتی در صورت توافق شفاهی و قبل از مکتوب شدن، نمی توان حق تجدیدنظرخواهی محکوم علیه را ساقط شده دانست، برای مثال با استناد به شهادت شهود بخواهد حق تجدیدنظرخواهی شخص را اسقاط شده تلقی نماید و از دادگاه بخواهد دعوای تجدیدنظرخواهی او را نپذیرد. زیرا پذیرفتن چنین فرآیندی منطبق با اهداف آیین دادرسی نبوده و سپری کردن مراحل برای اثبات اسقاط حق تجدیدنظرخواهی خود موجب اطاله دادرسی است، بنابراین نگارنده با نظری که معتقد است باید چنین عمل حقوقی را تشریفات تلقی نمود (ر.ک حسن زاده، ۱۴۰۲، ۴۸ و ۴۹) موافق است. همچنین در صورتی که توافق اسقاط حق تجدیدنظرخواهی طی یک سند عادی تنظیم شده باشد اعتبار آن باید احراز شود و باید اصل را بر باقی بودن حق تجدیدنظرخواهی دانست. برای مثال اگر طرف مقابل آن سند را انکار نماید و یا نسبت به آن ادعای جعل مطرح کند نمی توان حق تجدیدنظرخواهی را اسقاط شده دانست.

۲-۱-۲- اسقاط حق تجدیدنظرخواهی به صورت یک طرفه

از عبارت ماده ۳۳۳ قانون آیین دادرسی مدنی چنین برداشت می شود که برای اسقاط حق تجدیدنظرخواهی حتماً باید طرفین با هم توافق نمایند و اگر یکی از طرفین حتی محکوم علیه به تنهایی حق تجدیدنظرخواهی خود را اسقاط کرده باشد، چون توافق کتبی بین طرفین وجود ندارد



تجدیدنظرخواهی او مسموع خواهد بود. با همین نگاه برخی چنین اعتقادی دارند و استدلال کرده‌اند که مبنای الزامی بودن توافق و اعتبار آن، حمایت از طرفین دعواست و منافع یکی از طرفین مورد نظر قانون‌گذار نبوده و دیگر اینکه دوجانبه بودن باعث می‌شود که موقعیت نابرابر اصحاب دعوا موجب نشود که اراده یکی از طرفین بر دیگری تحمیل شود (شکوهی‌زاده، ۱۴۰۰: ۶۳ و ۶۴). همچنین آورده‌اند که هرچند تجدیدنظرخواهی یک حق است و هر حقی مطابق اصل آزادی اراده قابل اسقاط است اما در دعاوی مدنی علاوه بر اصحاب دعوی طرف مهم دیگری تحت عنوان دادگاه وجود دارد و این دعوی را از حدود رابطه خصوصی خارج می‌کند و به قلمرو حقوق عمومی وارد می‌سازد (حسن‌زاده، ۱۴۰۲: ۴۷). در مقابل برخی معتقدند که اسقاط یک‌جانبه نیز معتبر بوده (اباذرفرد و حیدری، ۱۴۰۳: ۱۸) و آنچه مهم است صریح بودن اسقاط این حق است (محسنی، ۱۳۹۸: ۲۶۹). به نظر نگارنده استدلال‌های مخالفین اسقاط یک‌جانبه حق تجدیدنظرخواهی چندان قوی به نظر نمی‌رسد زیرا در مورد استدلال اول می‌توان این‌گونه پاسخ داد که همواره در تمام اعمال حقوقی می‌توان چنین بحثی را مطرح نمود و جایگاه آن در بحث اعتبار عمل حقوقی از لحاظ اراده‌ی طرف است که اگر بدون تهدید و بدون تحقق اکراه عمل حقوقی انجام شد معتبر و در غیراینصورت در فرض اکراه غیرنافذ و در فرض فقدان قصد باطل می‌باشد. بنابراین باید دنبال ضمانت اجرای حقوقی آن رفت، مگر اینکه قانون‌گذار تصریح نموده باشد که برای صحت چنین عملی تراضی لازم است. حال آنکه در فرض ما چنین تصریحی وجود ندارد و باید همه مواد قانونی حقوق خصوصی را در کنار هم دید. در مورد استدلال دوم نیز می‌توان در رد آن مطرح کرد که موضوع دعوا ارتباطی با نظم عمومی و مقررات کیفری ندارد که طرفین نتوانند خلاف آن عمل کنند، کما اینکه هر دو طرف می‌توانستند دعوایی طرح نکنند یا پس از طرح دعوی، دادخواست خود را مسترد نمایند یا در حین دعوی سازش کنند یا پس از صدور رأی تجدیدنظرخواهی نکنند. بر خلاف امور کیفری و حقوق عمومی که دادرسی ممکن است نقش ایفا کند در همه این امور یا دادرسی نقشی ندارد یا اینکه اگر پرونده در حین رسیدگی باشد مکلف به پایان دادن به رسیدگی است. از طرف دیگر در حوزه حقوق خصوصی حتی وقتی قانون‌گذار عملی را منع کند به راحتی نمی‌توان آن منع کردن را حمل بر بطلان عمل نمود، بلکه باید دید چه ضمانت اجرایی با اهداف قانون‌گذار مطابقت دارد. حال آنکه در مصداق مورد بحث حتی اسقاط یکطرفه منع نیز نشده بنابراین مطابق اصل، عملی صحیح است. باید بر این استدلال‌هایی که ارائه شد اصل آزادی اعمال حقوقی و اصل صحت را نیز جاری دانست و چنین عمل حقوقی را صحیح تلقی نمود.

علاوه بر این می‌توان گفت منظور قانون‌گذار این بوده که هر یک از طرفین که به صورت کتبی حق تجدیدنظرخواهی خود را اسقاط کنند تجدیدنظرخواهی او قابل استماع نخواهد بود (مهاجری، ۱۳۸۰: ۴۸). پس به این معنا نیست که یکی از طرفین نتواند به تنهایی حق تجدیدنظرخواهی خود را اسقاط نماید (زارعت، ۱۳۸۴: ۱۰۸۱). بنابراین اسقاط یک‌سویه حق تجدیدنظرخواهی در صورتی که سایر شرایط آن محقق باشد مجاز است و اعتبار این اسقاط، مشروط به رضایت طرف مقابل نیست (شمس، ۱۳۸۷: ۳۲۹). در صورتی که محکوم علیه رأی بدوی را بپذیرد و ذیل دادنامه بنویسد که رأی صادره را قبول دارم و اعتراض ندارم، سوالی که مطرح می‌شود این است که آیا دادگاه باید تا پایان مهلت بیست روز صبر کند و سپس دادنامه را به اجرای احکام ارسال نماید یا اینکه اعتراض نداشتن به رأی به منزله اسقاط حق تجدیدنظرخواهی بوده و دادگاه می‌تواند بلافاصله دادنامه را به اجرای احکام ارسال نماید. کمیسیون تخصصی معاونت آموزش قوه قضائیه در این زمینه نظر داده که دادگاه باید تا پایان مهلت اعتراض دادنامه را نگاه دارد، زیرا ممکن است فرد از نظر خود عدول نموده و بخواهد تجدیدنظرخواهی کند. در صورتی که منظور کمیسیون این باشد که اسقاط حق تجدیدنظرخواهی تنها با توافق طرفین امکان‌پذیر است، درست نیست زیرا حق تجدیدنظرخواهی متعلق به محکوم علیه است و طرف مقابل حقی ندارد تا موافقت او شرط لازم برای صحت اسقاط حق تجدیدنظرخواهی باشد (زارعت، ۱۳۸۴: ۱۰۸۲). به عبارت دیگر اسقاط حق تجدیدنظرخواهی و انصراف از تجدیدنظرخواهی به منزله رضایت محکوم علیه به رأی است و طرف مقابل نفعی در رد این موضوع ندارد، مگر اینکه اسقاط و انصراف مشروط باشد (شمس، ۱۳۸۷: ۳۲۹). اما این نظر می‌تواند مبتنی بر این موضوع باشد که اسقاط حقی صورت نگرفته و شخص فعلاً اعتراضی نداشته باید صبر کرد تا اینکه یا حق تجدیدنظرخواهی را اسقاط کند یا مهلت آن سپری شود. به موجب ماده ۵۵۶ ق.آ.د.م فرانسه اشخاصی که اهلیت سازش دارند می‌توانند از تجدیدنظرخواهی صرف نظر نمایند (آیین دادرسی مدنی فرانسه، م.محسنی، ۱۳۹۱: ۲۲۹). بنابراین حقوق فرانسه انصراف و اسقاط یک‌سویه حق تجدیدنظرخواهی را مجاز دانسته و هیچ نیازی به رضایت طرف مقابل نیست (شمس، ۱۳۸۷: ۳۲۹). در مورد اسقاط ضمنی در رأی وحدت رویه شماره ۸۱۹ نیز در این زمینه معیاری به دست نداده ولی می‌توان گفت که نباید به اسقاط ضمنی استناد نمود زیرا در فرآیند دادرسی نباید هیچ ابهامی وجود داشته باشد و در کنار سرعت باید به دقت نیز رسیدگی شود (شکوهی مشهدی، ۱۴۰۳: ۱۵۸). این دیدگاه نظر درستی است در فرآیند دادرسی دادرس نباید بخشی از رسیدگی را صرف احراز این موارد کند زیرا منجر به طولانی تر شدن زمان دادرسی نیز خواهد شد.

در حقوق فرانسه اگر یکی از طرفین یک سوبیه از حق تجدیدنظرخواهی انصراف دهد، ولی طرف مقابل تجدیدنظرخواهی کند، این امکان وجود دارد که انصراف دهنده نیز تجدیدنظرخواهی نماید. در حقوق ایران هرچند در قانون آیین دادرسی مدنی نص صریحی وجود ندارد، اما می توان ماده ۳۳۳ ق.آ.د.م را اینگونه تحلیل نمود که اسقاط حق تجدیدنظرخواهی یک سوبیه در صورتی معتبر است که طرف مقابل نیز تجدیدنظرخواهی نکند (شمس، ۱۳۸۷: ۳۲۹). بر این مبنا اگر یکی از طرفین، یک طرفه حق تجدیدنظرخواهی خود را اسقاط نمود می توان آن را به نوعی ایقاع قابل رجوع دانست و تا زمانی که مهلت تجدیدنظرخواهی باقی است می تواند تجدیدنظرخواهی نماید. زیرا می توان گفت که وقتی که شخص در حال اسقاط حق تجدیدنظرخواهی است اراده اش مبتنی بر این شرط ضمنی است که طرف مقابل هم یا حق تجدیدنظرخواهی اش را اسقاط می کند یا از آن صرف نظر نموده و آن را اعمال نمی کند. بنابراین اگر یکی از طرفین حق تجدیدنظرخواهی خود را اسقاط نمود و طرف دیگر اسقاط نکرد و اقدام به تجدیدنظرخواهی نمود، اسقاط حق تجدیدنظرخواهی طرف مقابل نیز برای طرف دیگر به استناد شرط ضمنی غیرقابل استناد است. به نظر نگارنده به همین ترتیب است در فرضی که هر دو طرف به صورت مستقل حق تجدیدنظرخواهی خود را اسقاط نمایند اما توافق صورت نگرفته باشد. استدلال بر صحت این نظریات اصل باقی بودن حق تجدیدنظرخواهی به عنوان حق قانونی شخص و همچنین تصریح قانون به وجود توافق می باشد. اما اگر طی توافقی حق تجدیدنظرخواهی خود را اسقاط نمایند حتی اگر مهلت هم باقی باشد هیچکدام حق تجدیدنظرخواهی ندارد. با صدور رأی وحدت رویه شماره ۱۶-۸۱۹/۰۱/۱۴۰۱ هیات عمومی دیوان عالی کشور، به این موضوع صحه گذاشته شده است زیرا به نوعی پذیرفته که اسقاط حق تجدیدنظرخواهی به صورت یک طرفه نیز امکان پذیر است و در بررسی آن باید بر این نظر نیز صحه گذاشت (شکوهی مشهدی، ۱۴۰۳: ۱۵۸).

۲-۲- روش های اسقاط حق تجدیدنظرخواهی، از حیث زمان اسقاط حق

اسقاط حق تجدیدنظرخواهی را می توان در دو مقطع زمانی بررسی نمود، یکی اسقاط حق تجدیدنظرخواهی از حیث زمان صدور رأی و دیگری اسقاط حق تجدیدنظرخواهی از حیث زمان بروز اختلاف می باشد که باید به تفکیک مورد بررسی قرار گیرد.



۲-۲-۱- اسقاط حق تجدیدنظرخواهی از حیث زمان صدور رأی

از این حیث نیز اسقاط حق تجدیدنظرخواهی را می‌توان به دو مقطع زمانی قبل از صدور رأی و بعد از صدور رأی تقسیم نمود و مورد بررسی قرار داد.

۱. اسقاط حق تجدیدنظرخواهی قبل از صدور رأی

یکی از شرایط موضوع حق، برای اسقاط آن این است که حق در موقع اسقاط موجود باشد و قبل از به فعلیت رسیدن حق، اسقاط آن ممکن نیست و اگر شخصی چنین قصدی داشته باشد آن را امتناع می‌نامند و این امتناع نیز لازم‌الوفا نمی‌باشد (صالحی، ۱۳۹۱: ۵۳). در رابطه با اسقاط حق تجدیدنظرخواهی قبل از صدور رأی ایرادی که مطرح می‌شود این است که قبل از صدور حکم هنوز حق تجدیدنظرخواهی ایجاد نشده تا بتوان آن را اسقاط کرد و چنین اسقاطی اسقاط مالیم یجب است و اثری ندارد. اما می‌توان این‌گونه پاسخ داد که هرگاه سبب حق موجود باشد یعنی همین که با توجه به خواسته بدانیم که در صورت صدور رأی، آن رأی قابل تجدیدنظر خواهد بود، به اعتبار وجود سبب و منشاء حق، اسقاط آن نیز صحیح می‌باشد (مهاجری، ۱۳۸۰: ۴۹). به عبارت دیگر سبب حق در زمان دادرسی و قبل از صدور رأی وجود داشته است. همچنین دلیل دیگری که می‌توان مطرح نمود این است که ماده ۳۳۳ ق.آ.د.م به طور مطلق اسقاط حق تجدیدنظرخواهی را پذیرفته و قیدی برای زمان اسقاط تعیین نکرده (زارعت، ۱۳۸۴: ۱۰۸۱؛ مهاجری، ۱۳۸۰: ۴۹) بر همین اساس نیز می‌توان گفت قانون‌گذار در مقام بیان بوده و اسقاط حق تجدیدنظرخواهی قبل از صدور حکم و بعد از صدور حکم هر دو را پذیرفته است.

می‌توان از لحاظ نتیجه که همان عدم تجدیدنظرخواهی نسبت به رأی است، توافق طرفین قبل از صدور رأی مبنی بر اعتراض نکردن را با سازش شبیه دانست. زیرا در سازش نیز طرفین برای کوتاه شدن رسیدگی و یا سازش چنین توافقی می‌کنند. اما اصحاب دعوی باید دقت نمایند که چه تصمیم مهمی می‌گیرند چون هنوز از رأیی که قرار است صادر شود اطلاعی ندارند. اسقاط حق تجدیدنظرخواهی باید دقیق به مفهوم اسقاط حق تجدیدنظرخواهی باشد اما اگر فقط پذیرفتن یک موضوعی باشد و بر مبنای همین توافق رأی صادر شود ارتباطی با اسقاط حق اعتراض ندارد. در حکم شماره ۱۹-۱۱/۱۸۱۹/۲۶ شعبه ۳ دیوان عالی کشور آمده که: «اگر طرفین به نظریه دادگاه بدوی در تشخیص میزان نفقه تسلیم شده باشند این امر موجب رد دادخواست پژوهشی نخواهد بود چه اظهار

طرفین موجب قطعیت حکم بدوی نیست» (حسینی، ۱۳۸۰: ۲۱۸). همچنین در موارد تردید نسبت به اینکه آیا طرفین حق تجدیدنظرخواهی خود را اسقاط نموده‌اند یا خیر؟ باید تابع اصل بود و مطابق موازین فقهی نیز می‌توان به استصحاب نیز اشاره کرد و قائل بر این بود که حق تجدیدنظرخواهی همچنان باقی است.

۲. اسقاط حق تجدیدنظرخواهی بعد از صدور رأی

برخی معتقدند که اسقاط حق تجدیدنظرخواهی بعد از صدور رأی توسط دادگاه بدوی امکان‌پذیر نیست، زیرا اسقاط این حق را یک عقد معوض دانسته‌اند و در فرضی که تمام حکم بر علیه یکی از طرفین صادر شده باشد و اسقاط حق تجدیدنظرخواهی نمایند یک طرف که حکم به نفعش صادر شده هیچ عوضی نداده است هرچند تعهد محکوم علیه به عدم اعمال حق تجدیدنظرخواهی خود را در قالب تعهدی غیر از موضوع ماده ۳۳۳ ق.آ.د.م پذیرفته‌اند و آن را شامل موضوع مسئولیت عدم انجام تعهد دانسته‌اند (شکوهی‌زاده، ۱۴۰۰، ۶۰). با یک نگاه در صورتی که خواهان به تمام خواسته نرسیده باشد و بخشی از دادنامه به ضرر وی باشد به عبارت دیگر هرگاه هر دو طرف دعوا نسبت به بخشی از دادنامه محکوم علیه و نسبت به بخشی دیگر محکوم له محسوب شوند (شکوهی‌زاده، ۱۴۰۰: ۶۰). اختلافی در امکان اسقاط حق تجدیدنظرخواهی پس از صدور رأی باقی نمی‌ماند. در فرض معوض تصور کردن اسقاط حق تجدیدنظرخواهی می‌توان گفت در اینجا هم معوض بوده و چنین اسقاطی معتبر است. اما در این زمینه اختلاف در موردی است که یک طرف کامل محکوم له و طرف دیگر محکوم علیه باشد. اسقاط حق تجدیدنظرخواهی بعد از صدور حکم پذیرفته شده است. موضوع دیگر اینکه در نظریه شماره ۷/۶۹۴-۱۳۷۴/۲/۱۴ اداره حقوقی دادگستری آمده که: «در امور مدنی و حقوقی تسلیم محکوم علیه به حکم صادره و قید عدم اعتراض به منزله اسقاط حق بوده و نسبت به محکوم علیه نافذ و معتبر است و اعتراض بعدی مسموع نخواهد بود؛ لیکن در امور کیفری با عنایت به این که قوانین جزایی صرفاً جنبه خصوصی و فردی ندارند، تسلیم محکوم علیه به حکم صادره حق اعتراض او را در مهلت مقرر از بین نمی‌برد» (حسینی، ۱۳۸۰: ۲۱۸). پس از صدور رأی ممکن است محکوم علیه بعد از دادخواست تجدیدنظرخواهی نسبت به اسقاط حق تجدیدنظرخواهی با طرف مقابل توافق کند که به نظر می‌رسد در این حالت هر گاه تا قبل از ختم دادرسی باشد دادگاه حق تجدیدنظرخواهی را اسقاط شده محسوب می‌نماید اما اگر پس از ختم دادرسی در مرحله تجدیدنظر باشد اسقاط مذکور فاقد اعتبار است.

۲-۲-۲- اسقاط حق تجدیدنظرخواهی از حیث زمان بروز اختلاف

از این لحاظ اسقاط حق تجدیدنظرخواهی را دوباره می‌توان به دو مقطع زمانی قبل از بروز اختلاف و بعد از بروز اختلاف تقسیم کرد و مورد بررسی و تحلیل قرار داد.

۱. اسقاط حق تجدیدنظرخواهی قبل از بروز اختلاف

منظور این است که آیا طرفین می‌توانند توافق کنند که در اختلافات احتمالی آینده، در صورتی که پرونده به دادگاه مطرح شود و منتهی به صدور رأی گردد رأی صادره غیرقابل تجدید باشد؟ به عبارت دیگر آیا طرفین می‌توانند حق تجدیدنظرخواهی خود را در زمانی که هنوز اختلافی بین آنها وجود ندارد اسقاط نمایند؟ برای مثال طرفین در زمان انعقاد قرارداد بیع توافق می‌کنند که هرگونه اختلافی که در آینده بین آنها پیش آمد و دادگاه رأی صادر نمود قابل تجدیدنظرخواهی نباشد. آورده اند که در حقوق فرانسه اسقاط حق تجدیدنظرخواهی قبل از بروز اختلاف ممکن نیست (شمس، ۱۳۸۷: ۳۲۸). در رابطه با انصراف از حق پژوهش خواهی به موجب ماده ۵۵۷ ق.آ.د.م فرانسه تصریح شده که انصراف از پژوهش خواهی قبل از بروز اختلاف ممکن نمی‌باشد (محسنی، ۱۳۹۱: ۲۲۹). برخی از اساتید حقوق معتقدند که در کشور ما نیز با توجه به شیوه تنظیم ماده ۳۳۳ ق.آ.د.م اسقاط حق تجدیدنظرخواهی قبل از بروز اختلاف ممکن نیست (شمس، ۱۳۸۷: ۳۲۸). با این استدلال که اسقاط مالیم یجب می‌باشد. برخی چنین توافقی را معتبر دانسته‌اند و اولاً آن اسقاط مالیم یجب بودن را در تمام موضوعات جاری نمی‌دانند و دیگر اینکه آن را به نوعی صلح و سازش می‌دانند که قبل از بروز اختلاف نیز امکان‌پذیر است و با مانعی مواجه نیست (اباذرفرد و حیدری، ۱۴۰۳: ۲۳). با این حال به نظر نگارنده در تحلیل این موضوع می‌توان گفت مبنای بی اعتباری چنین اسقاطی درست است دلیل اول اینکه در فرانسه بدون توجه به سوابق و اطلاعات فقهی کشورمان از این موضوع به عنوان یک امر حمایتی برای اشخاص حق تجدیدنظرخواهی در نظر گرفته شده است. دوم اینکه زمانی که هنوز اختلافی ایجاد نشده حق تجدیدنظرخواهی هم به وجود نیامده، استدلال جاری ندانستن قاعده اسقاط مالیم یجب در برخی مصادیق بدون در نظر گرفتن سایر جنبه‌ها درست به نظر نمی‌آید. سوم اینکه چنین توافقی اصولاً پشیمانی بعدی طرفی که در مرحله بدوی محکوم می‌شود را به دنبال دارد و نمی‌تواند از این فرصت قانونی خود استفاده کند. این موضوع با روح حقوق خصوصی که در نظر گرفتن مصلحت شخص می‌باشد سازگارتر است. هرچند از لحاظ فرآیند دادرسی، تک مرحله‌ای بودن رسیدگی، پرونده‌ها را زودتر به نتیجه می‌رساند؛ اما باید این نتیجه برای طرفین اقناع بیشتری به



دنبال داشته باشد و اجرای عدالت را به اصحاب دعوا القاء نماید و این امر با مرحله تجدیدنظر و قطعی شدن رأی در آن مرحله بیشتر ممکن خواهد بود و رأی عادلانه تر به نظر می‌رسد و اعتماد به دستگاه قضایی بیشتر می‌شود. در نهایت به نظر نگارنده بی اعتباری اسقاط حق تجدیدنظرخواهی قبل از بروز اختلاف، با موازین فقهی و سابقه قانون‌گذاری که از مقررات فرانسه برگرفته شده و با روح قانون و تفسیر آن موافقت بیشتری دارد.

۲. اسقاط حق تجدیدنظرخواهی بعد از بروز اختلاف

از ظاهر ماده ۳۳۳ قانون آیین دادرسی مدنی برداشت می‌شود که قانون‌گذار اسقاط حق را فقط در مواردی که اختلاف حاصل شده باشد پذیرفته است. در حقوق فرانسه اسقاط حق تجدیدنظرخواهی در صورتی معتبر است که توافق مذکور بعد از بروز اختلاف باشد (شمس، ۱۳۸۷: ۳۲۸). این موضوع در رابطه با انصراف از حق پژوهش خواهی در قانون فرانسه تصریح شده، ماده ۵۵۷ ق.آ.د.م فرانسه انصراف از پژوهش خواهی قبل از بروز اختلاف را ممکن ندانسته است (محسنی، ۱۳۹۱: ۲۲۹).

۳- آثار اسقاط حق تجدیدنظرخواهی از آراء قضایی در حقوق ایران و فرانسه

برای بررسی دقیق‌تر باید آثار اسقاط حق تجدیدنظرخواهی را در مواردی که بدون تردید اسقاط حق صحیح است با مواردی که چالشی است تفکیک نمود. در این راستا ابتدا آثار اسقاط حق تجدیدنظرخواهی در مواردی که اختلافی نیست بررسی و سپس به تفکیک در مصادیق مورد تردید و دارای ابعاد دیگری تحلیل می‌شود.

۳-۱- آثار اسقاط حق تجدیدنظرخواهی در موارد صحت اسقاط حق، بدون اختلاف

در صورتی که اسقاط حق تجدیدنظرخواهی به صورت صحیح واقع شود، شخص نمی‌تواند تجدیدنظرخواهی نماید. این موضوع در ماده ۳۳۳ ق.آ.د.م به آن تصریح گردیده است. این ماده مقرر داشته که هرگاه حق تجدیدنظرخواهی اسقاط شود تجدیدنظرخواهی شخص مسموع نخواهد بود. اسقاط حق تجدیدنظرخواهی به عنوان شرط نتیجه بوده و عدول از آن پذیرفته نیست (شکوهی‌زاده، ۱۴۰۰: ۶۹) بنابراین حق تجدیدنظرخواهی ساقط شده تلقی می‌گردد. البته در صورتی که حق تجدیدنظرخواهی اسقاط شود باید سایر طرق اعتراض نظیر فرجام خواهی و اعاده دادرسی را باقی دانست (اکبری دهنو و شهبازی‌نیا، ۱۳۹۳: ۲۴)، زیرا میان حق تجدیدنظرخواهی و اعتراض نیز

تفاوت‌هایی وجود دارد (اکبری دهنو و شهبازی‌نیا، ۱۳۹۳: ۲۴)، که باید مدنظر قرار داد. بنابراین اسقاط حق تجدیدنظرخواهی را باید منحصر به همان تجدیدنظرخواهی دانست. در قانون فرانسه نیز ماده ۵۴۶ ق.آ.د.م در صورتی حق پژوهش خواهی را متعلق حق طرفین دانسته که این حق ساقط نشده باشد. در نتیجه اگر حق پژوهش خواهی ساقط شده باشد دیگر حقی وجود نخواهد داشت که شخص بتواند بر مبنای آن تجدیدنظرخواهی نماید.

۳-۲- آثار اسقاط حق تجدیدنظرخواهی در فرض فوت یکی از طرفین

اگر شخصی حق تجدیدنظرخواهی خود را اسقاط نماید و پس از آن فوت شود، در مورد اینکه آیا قائم مقام وی می‌تواند تجدیدنظرخواهی کند یا خیر تصریحی نشده؛ ولی با عنایت به اینکه دعوا به طور کامل و با تمام شرایط و آثار آن به قائم مقام منتقل می‌شود باید اسقاط حق را نیز منتقل شده تلقی نمود و بر این اساس قائم مقام حق تجدیدنظرخواهی نخواهد داشت (زارعت، ۱۳۸۴: ۱۰۸۱). در ماده ۳۳۳ ق.آ.د.م مشخص نشده که اگر کسی حق تجدیدنظرخواهی خود را اسقاط کرد و پس از آن درخواست تجدیدنظر نمود، چه مرجعی رسیدگی می‌کند و باید چه تصمیمی گرفته شود. فقط به صورت کلی تجدیدنظرخواهی را مسموع ندانسته است. مطرح شده که دادگاه تجدیدنظر باید رسیدگی کرده و قرار رد دادخواست صادر نماید (زارعت، ۱۳۸۴: ۱۰۸۱). این موضوع در فروض مختلفی که ممکن است هر دو طرف محکوم له و محکوم علیه باشد نیز صدق می‌کند زیرا ممکن است گاهی یکی از طرفین فوت کند و بخشی از دادنامه صادره به نفع وی و بخشی به ضرر وی باشد.

۳-۳- آثار تقاضای مختومه کردن پرونده بدون اسقاط حق تجدیدنظرخواهی

گاه ممکن است اسقاط حق تجدیدنظرخواهی توافق نشود اما شخص پس از تجدیدنظرخواهی و قبل از صدور رأی مربوطه تقاضا کند که پرونده مختومه شود. در این مورد شعبه سی دادگاه تجدیدنظر استان تهران طی دادنامه شماره ۲۸۱۲ تاریخ ۱۳۸۴/۱۲/۱۷ با این استدلال که وکیل تجدیدنظرخواه طی لایحه‌ای درخواست نموده پرونده مختومه گردد و قبول درخواست وی منع قانونی ندارد؛ با استناد به ماده ۳۶۳ ق.آ.د.م قرار ابطال دادخواست را صادر نموده و رأی صادره را قطعی اعلام کرده است (زندى، ۱۳۹۱: ۳۲۶ و ۳۲۷). بنابراین در دادنامه مورد اشاره صرف نظر از ماهیت درخواست محکوم‌علیه، درخواست او همان نتیجه اسقاط حق تجدیدنظرخواهی یعنی مسموع نبودن تجدیدنظرخواهی را به دنبال داشته و استدلال دادگاه بر این مبنا بوده که مختومه شدن پرونده منع

قانونی نداشتند و بر اساس آن دادنامه قطعی شده است و در نهایت موجبی برای تجدیدنظرخواهی وجود ندارد.

۳-۴- آثار اسقاط حق تجدیدنظرخواهی در فرض تجدیدنظرخواهی شخصی غیر از طرفین اسقاط حق

گاهی غیر از طرفین توافق اسقاط حق تجدیدنظرخواهی، یکی از اشخاص دیگری که در پرونده بدوی بودند بخواهند تجدیدنظرخواهی کنند و این کار ممکن است حق طرفین توافق مذکور را نیز تحت تأثیر قرار دهد. در کشور فرانسه پذیرفته شده که هر گاه قبل از تقدیم دادخواست تجدیدنظرخواهی، طرفین توافق نمایند حق تجدیدنظرخواهی باقی خواهد ماند، اما اگر پس از تقدیم دادخواست تجدیدنظرخواهی باشد دیگر امکان تجدیدنظرخواهی نیست (شکوهی زاده، ۱۴۰۰: ۷۱). به نظر نگارنده ضمن تأیید اینکه می‌توانیم همین موضوع را در حقوق کشورمان نیز جاری بدانیم باید دقت داشت با در نظر گرفتن هدف قانون‌گذار و تأمین منافع اشخاص در صورتی که دادخواست تجدیدنظر آنها تقدیم شده باشد ولی طرفین توافق اسقاط حق تجدیدنظرخواهی، از آن اطلاع پیدا نکرده باشند نیز باید این حق را جاری دانست و تنها زمان آن ملاک نیست. بنابراین می‌توان نظر فوق را بدین صورت اصلاح و تکمیل کرد که هر گاه طرفین توافق اسقاط حق تجدیدنظرخواهی با علم به اینکه اشخاص دیگری دادخواست تجدیدنظرخواهی را تقدیم نموده‌اند به اسقاط این حق تراضی نمایند حق عدول از این اسقاط را ندارند و در صورت عدم علم به دادخواست تجدیدنظرخواهی اشخاص دیگر می‌توانند از اسقاط حق خود عدول نمایند.

۳-۵- آثار اسقاط حق تجدیدنظرخواهی در فرض عدم استناد طرف مقابل به اسقاط حق تجدیدنظرخواهی

گاهی ممکن است اسقاط حق تجدیدنظرخواهی به عمل آید ولی یکی از آنها تجدیدنظرخواهی نمایند و طرف دیگر در مقام دفاع به آن توافق قبلی و اسقاط حق تجدیدنظرخواهی استناد نکند در این مورد تکلیف دادگاه چیست؟ آیا دادگاه باید به استناد اسقاط حق دعوای تجدیدنظر را مسموع نداند یا اینکه چون طرف دعوای بدو استناد نکرده به دعوای تجدیدنظر رسیدگی کند؟ یک نظر این است که در اینصورت دادگاه قرار رد دعوای پژوهشی را صادر می‌کند (شمس، ۱۳۸۱: ۳۸۵). حال آنکه در حقوق فرانسه این موضوع مرتبط با نظم عمومی دانسته نشده و دادگاه در صورت عدم ایراد طرف مقابل به



دعوی تجدیدنظر رسیدگی می‌کند و تنها در مورد نهاد حقوق توافق بر قطعیت رأی، دادگاه به دعوا رسیدگی نخواهد کرد. برخی در حقوق ایران نیز این نظر را مناسب‌تر دیده‌اند و با این استدلال که توافق بر قطعیت رأی نیز در حقوق ایران پذیرفته نشده ایراد تجدیدنظرخواننده را لازم می‌دانند (شکوهی‌زاده، ۱۴۰۰: ۷۲ و ۷۳). به نظر نگارنده این رویکرد با حقوق ایران مطابقت بیشتری دارد و استدلال مذکور درست است به اضافه اینکه در موضوعات آیین دادرسی مدنی اصل رعایت همان فرآیند دادرسی است مگر اینکه اصحاب دعوا با استدلال ادله ای بیاورند که دادگاه با توجه به تراضی آنها که هنوز هم باقی است تصمیم دیگری اتخاذ نماید.

۳-۶- آثار اسقاط حق تجدیدنظرخواهی با موضوع مشابه در مقایسه با داوری

اسقاط حق اعتراض نسبت به رأی داوری نیز قابل بررسی است که قانون‌گذار تصریحی ندارد. با این حال مطرح شده که اسقاط حق اعتراض به رأی داور مانع از آن نیست تا در مواردی که قانون حق اعتراض قائل شده نسبت به رأی داور اعتراض نمود (شمس، ۱۳۸۵: ۵۷۲). رویه قضایی نیز همین نظر را تأیید می‌کند. برای نمونه حکم شماره ۶۴-۱۳۳۲/۱/۲۹-۶۴ شعبه سوم دیوان عالی کشور: «با فرض اینکه حق اعتراض بر رأی داور اسقاط شده باشد، این امر مانع از این نیست که بعد از صدور رأی داور یکی از طرفین ابطال رأی داور را در مورد ماده ۶۶۵ ق. قدیم [۴۸۹ ق. جدید] درخواست نماید و موردی که ابطال رأی داور به عنوان شمول ماده فوق درخواست می‌شود رد درخواست مزبور به عنوان اسقاط حق اعتراض به نحوی که شامل مواد مذکور در ماده نامبرده هم گردد صحیح نخواهد بود» (متین، احمد، مجموعه رویه قضایی، قسمت حقوقی، ص ۱۵۶، به نقل از شمس، ۱۳۸۵: ۵۷۳). طبق نظریه مشورتی شماره ۷/۲۹۷۲ تاریخ ۱۳۸۰/۵/۳۰ اداره حقوقی قوه قضائیه، در موارد مذکور در ماده ۴۸۹ قانون آیین دادرسی مدنی با تقاضای هر یک از طرفین، دادگاه باید به بطلان رأی داور حکم بدهد، هر چند طرفین حق اعتراض خود به رأی داور را سلب کرده باشند. یعنی با وجود سلب حق اعتراض نسبت به رأی داور باز هم حق اعتراض به رأی داور را دارند و می‌توانند با اعتراض بطلان رأی داور را بخواهند (معاونت آموزش و تحقیقات قوه قضائیه، ۱۳۹۰: ۴۴). به نظر می‌رسد چنین رأی و نظری از لحاظ حقوقی نیز قابل دفاع باشد زیرا در قانون ما حق اعتراض نسبت به رأی داور مبنی بر بطلان رأی داور است و در مواردی است که اساساً رأی مخالف قوانین موجد حق باشد یا در مطلبی که موضوع داوری نبوده صادر شده باشد یا داور خارج از حدود صلاحیت خود رأی داده باشد یا رأی داور پس از انقضای مدت داوری صادر و تسلیم شده باشد و اینکه رأی داور مخالف آنچه که در دفتر املاک یا دفتر اسناد رسمی ثبت شده باشد. تمامی موارد فوق ضمانت اجرای آن اعتراض مبنی بر



بطلان رأی داور است نه تجدیدنظر به معنای تجدیدنظرخواهی در دادرسی قضایی که توسط دادگاه رسیدگی شده است. مطابق ماده ۴۸۹ قانون آیین دادرسی مدنی رأی داور در مواردی باطل است و هر یک از طرفین می‌توانند حکم به بطلان رأی داور را بخواهند، هر چند ماده ۴۹۳ اصطلاح اعتراض به رأی داور را آورده ولی در این ماده نیز منظور اعتراض با ماهیت درخواست بطلان رأی داور به موجب ماده ۴۸۹ می‌باشد. همچنین مستند به مواد ۳۳ و ۳۴ قانون داوری تجاری بین‌المللی تنها درخواست ابطال رأی داور و مواردی که رأی داور اساساً باطل است اشاره شده است. بنابراین به طور کلی رأی داور قابل اعتراض و تجدیدنظرخواهی نیست فقط می‌توان بطلان رأی داور را در مواردی که قانون اجازه داده از مرجع قضایی مطالبه نمود. همین موضوع در رویه قضایی جاری است. برای نمونه در پرونده‌ای دادگاه تجدید نظر استان تهران به موجب دادنامه شماره ۱۳۱۷ تاریخ ۱۳۸۴/۹/۳۰ چنین استدلال نموده: «...نسبت به رأی داور نمی‌توان همانند نظر کارشناس اعتراض کرد و اساساً رأی داور قابل اعتراض نیست، بلکه در صورتی که یکی از جهات قانونی اثبات شود باطل است و بدون طرح دعوای بطلان نمی‌توان نسبت به رأی داور اعتراض کرد... دادگاه ضمن نقض رأی نخستین، قرار عدم استماع اعتراض نسبت به رأی داور را صادر می‌کند» (زندى، ۱۳۹۰: ۹۱).

در پرونده‌ای که داور حق اعتراض برای طرفین قائل شده و رأی صادره را در مهلت داوری به طرفین ابلاغ کرده و یکی از طرفین اعتراض نموده و پس از آن در خارج از مهلت داوری رأی دوم را صادر نموده؛ دادگاه صرف نظر از ایرادات دیگر رأی اولیه صادره را رأی مقدماتی تلقی نموده و فاقد اوصاف رأی داوری دانسته و رأی دوم نیز به دلیل خارج از مهلت بودن باطل بوده، لذا هر دو رأی را باطل اعلام نموده است (زندى، ۱۳۹۰: ۶۵، دادنامه شماره ۱۴۱۸ تاریخ ۱۳۸۳/۱۱/۱۳).

در دعوای بازرگانی بین‌المللی که به داوری ارجاع می‌شود در غالب موارد طرفین داوری به صراحت رأی داور را بلافاصله پس از ابلاغ قابل اجرا می‌دانند. اکثر قوانین داوری تجاری نیز از همین قاعده پیروی می‌کنند. با این حال اسقاط حق اعتراض در قرارداد داوری، در برخی از کشورها آثار اسقاط حق را به دنبال ندارد و در هر حال رأی داور را قابل اعتراض می‌دانند. اعتراض در قانون ۱۳۷۶ داوری تجاری بین‌المللی ایران هم نزد دادگاه قابل طرح است اما اصل بر اجرای رأی به صورت داوطلبانه گذاشته شده و اعتراض به عنوان یک استثناء مطرح شده و آن هم تنها در مورد موارد مطروحه در ماده ۳۳ و ۳۴ آن قانون قابل طرح می‌باشد (امیرمعزی، ۱۳۸۸: ۴۸۲ و ۴۸۳). هدف از اعتراض به رأی داوری در داوری بین‌المللی، باطل کردن تمام یا بخشی از رأی و از بین بردن آثار اجرایی آن است. اگر رأی در مرحله اعتراض باطل شود، حداقل در کشور صادر کننده و در تمام



کشورهایی که کنوانسیون ۱۹۵۸ نیویورک را پذیرفته‌اند و یا داوری آنها برگرفته از قانون نمونه داوری آنسیترال است آن رأی اثر خود را از دست می‌دهد، زیرا بطلان رأی باعث می‌شود تا رأی شناسایی نشود. اما اگر رأی توسط دادگاه محل صدور باطل نشود در بعضی از کشورها رأی را به داوری برمی‌گردانند تا اصلاحاتی در آن صورت گیرد یا رأی دیگری صادر شود اما این رویه در قانون نمونه داوری آنسیترال پذیرفته نشده است (امیرمعزی، ۱۳۸۸: ۴۸۷).



نتیجه گیری

به عنوان قاعده‌ای کلی هر حقی توسط صاحب حق، قابل اسقاط است و در مورد آرای قضایی می‌توان گفت که در اکثریت آرای قضایی، حق تجدیدنظرخواهی برای محکوم‌علیه وجود دارد. محکوم‌علیه می‌تواند حق تجدیدنظرخواهی خود را به استناد ماده ۳۳۳ قانون آیین دادرسی مدنی اسقاط نماید. برای اعتبار اسقاط حق تجدیدنظرخواهی، اسقاط کننده باید دارای سمت و اختیار قانونی و قصد و رضا بوده و مانند تمامی اعمال حقوقی دارای اهلیت استیفا باشد. در قانون آیین دادرسی مدنی فرانسه نیز اسقاط حق تجدیدنظرخواهی را تنها از اشخاصی که اهلیت سازش دارند می‌پذیرد. در قانون به صراحت دو مورد را به عنوان استثناءهای اسقاط حق تجدیدنظرخواهی مطرح کرده که یکی صلاحیت دادگاه است اعم از صلاحیت ذاتی و محلی که البته به صلاحیت محلی به عنوان استثناء می‌توان در خیلی از موارد ایراد گرفت و دیگری صلاحیت قاضی است. یکی از روش‌های اسقاط حق تجدیدنظرخواهی، تراضی طرفین بر اسقاط این حق است که مورد تصریح قانون‌گذار قرار گرفته، اما از ظاهر ماده برداشت می‌شود که اسقاط یک‌سویه صحیح نیست. با وجود اینکه قانون‌گذار در ماده ۳۳۳ قانون آیین دادرسی مدنی تصریح به توافق کتبی طرفین دارد، باید قائل به این بود که منظور قانون‌گذار تکیه بر کتبی بودن می‌باشد و اسقاط یک طرفه حق از قواعد حقوقی بر می‌آید و قانونگذار در مقام محدود کردن آن نبوده است، بنابراین یک شخص می‌تواند به تنهایی حق تجدیدنظرخواهی خود را اسقاط نماید و رضایت طرف مقابل نیازی نیست. اما در مورد کتبی بودن باید چنین قیدی را با توجه به هدف قانون‌گذار که پیشگیری از اطاله دادرسی است آن را تشریفاتی دانست. از حیث زمان نیز گاهی اسقاط حق تجدیدنظرخواهی قبل از صدور رأی است که چنین اسقاطی به این دلیل که سبب آن موجود است نیز صحیح می‌باشد و گاهی اسقاط حق بعد از صدور رأی انجام می‌شود. اما اسقاط حق تجدیدنظرخواهی قبل از بروز اختلاف در حقوق فرانسه فاقد اعتبار است و در حقوق ایران نیز با استدلال‌هایی که مطرح شد می‌توان همین نظر را پذیرفت. اثر اسقاط حق تجدیدنظرخواهی که به صورت صحیح واقع شده باشد این است که پژوهش‌خواهی پس از اسقاط این حق مسموع نخواهد بود. در رابطه با داوری که ممکن است اعتراض نسبت به رأی داور مطرح شود نیز اسقاط چنین حقی موضوعیت پیدا می‌کند اما از یک جهت اعتراض نسبت به رأی داور با پژوهش‌خواهی از آرای دادگاه تفاوت دارد و آن این است که اعتراض تنها می‌تواند مبتنی بر بطلان رأی داور باشد در حالی که در مورد آرای قضایی اینگونه نیست. در صورتی که حق اعتراض اسقاط شود به نظر می‌رسد

با توجه به ماهیت اعتراض به رأی داور نباید اسقاط حق مذکور را معتبر دانست و باید کماکان حق اعتراض را باقی دانست. لذا در این راستا پیشنهادات ذیل قابل طرح است.

۱- موضوع اسقاط حق تجدیدنظرخواهی در ذیل ماده ۳۳۱ قانون آیین دادرسی مدنی که دعای قابل تجدیدنظرخواهی را مطرح نموده آورده شود.

۲- ضمن پذیرفتن کتبی بودن اسقاط حق تجدیدنظرخواهی که این حق برای قانونگذار مهم بوده بایستی اسقاط یک طرفه که اصل اسقاط حق است نیز به تصریح پذیرفته شود یا ماده ۳۳۳ قانون آیین دادرسی مدنی در این راستا اصلاح گردد.

۳- در صورت اسقاط حق تجدیدنظرخواهی هرگاه دادگاه فاقد صلاحیت محلی باشد مگر در مورد دعای اموال غیرمنقول، اسقاط این حق معتبر محسوب شود.



منابع

- ۱- اباذرفرود، وحید و حیدری، سیروس (۱۴۰۳)، اسقاط حق تجدیدنظرخواهی در دادرسی مدنی، مجله مطالعات حقوقی، دوره ۱۶، شماره ۲، صص ۴۲-۱.
- ۲- اکبری دهنو، میثم و شهبازی‌نیا، مرتضی، (۱۳۹۳)، تراضی اصحاب دعوا در پایان دادن به دادرسی مدنی، فصلنامه پژوهش حقوق خصوصی، سال دوم، شماره هفتم.
- ۳- امیرمعزی، احمد (۱۳۸۸)، داوری بین‌المللی در دعاوی بازرگانی، چ ۲، تهران: دادگستر.
- ۴- آیین دادرسی مدنی فرانسه، م. محسنی حسن (۱۳۹۱)، تهران: شرکت سهامی انتشار.
- ۵- بیکی‌شورکی، مهدی؛ صدیقیان، امیرمحمد و هاشمی باجگانی، سیدجعفر (۱۴۰۰). اسقاط حق رجوع از هبه در حقوق ایران، فصلنامه تحقیقات حقوقی. شماره ۹۹. صص ۴۱۷-۳۹۵.
- ۶- بیکی‌شورکی، مهدی و فلاح، محمدرضا (۱۴۰۲)، فرآیندهای دادرسی الکترونیکی، فصلنامه علمی حقوق و مطالعات نوین، دوره ۴، شماره ۳، پیاپی ۱۲. صص ۲۳-۱.
- ۷- حسن زاده، مهدی (۱۴۰۲)، اسقاط حق شکایت از رأی مدنی، فصلنامه حقوق خصوصی، دوره بیستم، شماره اول، صص ۴۵-۵۸.
- ۸- حسینی سیدمحمدرضا (۱۳۸۰)، قانون آیین دادرسی مدنی در رویه قضایی، چ ۱، تهران: مجد.
- ۹- زارعت عباس (۱۳۸۴)، قانون آیین دادرسی مدنی در نظم حقوقی ایران، چ ۲، تهران: خط سوم.
- ۱۰- زندی، محمدرضا (۱۳۹۰)، داوری رویه قضایی دادگاه‌های تجدیدنظر استان تهران در امور مدنی، چ ۳.
- ۱۱- زندی، محمدرضا (۱۳۹۱)، رویه قضایی دادگاه‌های تجدیدنظر استان تهران در امور مدنی- تشریفات دادرسی، چ ۲، تهران: جنگل جاودانه.
- ۱۲- شکوهی‌زاده، رضا (۱۴۰۰)، اسقاط حق تجدیدنظرخواهی در حقوق ایران و فرانسه، فصلنامه آیین دادرسی مدنی، دوره ۱، شماره ۱، صص ۴۹-۷۶.



۱۳- شکوهی مشهدی، بهنام وشکوهی مشهدی، مهدی (۱۴۰۳)، اسقاط یکسویه شکایت از رأی مدنی نقد و بررسی رأی وحدت رویه دیوانعالی کشور، دوفصلنامه نقد و تحلیل آرای قضایی، دوره ۳، شماره ۵، صص ۱۳۵-۱۶۲.

۱۴- شمس عبدالله (۱۳۸۷)، آیین دادرسی مدنی دوره ی پیشرفته، ج ۲، تهران: انتشارات دراک.

۱۵- شمس، عبدالله (۱۳۸۵)، آیین دادرسی مدنی، ج ۳، چ ۷، تهران: انتشارات دراک.

۱۶- صالحی، رضا (۱۳۹۱)، حقوق قابل اسقاط و انتقال در قانون مدنی ایران، چ ۱، قم: اعلائی.

۱۷- کاتوزیان ناصر (۱۳۷۹)، کلیات حقوق؛ نظریه عمومی، چ ۲، تهران: شرکت سهامی انتشار.

۱۸- کاتوزیان ناصر (۱۳۹۲)، قواعد عمومی قراردادها، ج ۱، چ ۱۱، تهران: شرکت سهامی انتشار.

۱۹- کاتوزیان ناصر (اسفند ۱۳۷۳)، اعتبار امر قضاوت شده در دعوای مدنی، کنون وکلای دادگستری مرکز.

۲۰- محسنی حسن (پاییز و زمستان ۱۳۹۸)، شکایت از رأی مدنی در خلال مهلت طریقه شکایت دیگر و مقوله اسقاط حق شکایت، حقوق خصوصی، دوره ۱۶، شماره ۲، صفحات ۲۷۲-۲۴۹.

۲۱- معاونت آموزش و تحقیقات قوه قضائیه (۱۳۹۰)، نکته‌های کلیدی آیین دادرسی مدنی- داوری، تهران: جاودانه.

۲۲- مهاجری علی (۱۳۸۰)، شرح قانون آیین دادرسی مدنی دادگاه های عمومی و انقلاب، ج ۳، تهران: گنج دانش.

۲۳- واحدی قدرت اله (۱۳۷۹)، بایسته های آیین دادرسی مدنی، چ ۱، تهران: میزان.

۲۴- یلفانی علی اکبر (۱۳۸۸)، شرح و تفسیر قوانین دادرسی مدنی، ج ۲، تهران: کتاب شمس.

۲۵- پژوهشگاه قوه قضائیه، سامانه ملی آرای قضایی: <https://ara.jri.ac.ir>



Conditions and methods of revoking the right to appeal from legal judicial verdicts in Iranian and French law

Mahdi Beikishouroki^۱

Article Number: JHVMN-۲۰۰۲-۱۲۶۳

Abstract

As a general rule, the owner of the right can revoke his right, and in many judicial decisions, the convicted criminal has the right to appeal. The purpose of this research is to examine the conditions, methods and effects of revoking the right to appeal from judicial verdicts in Iranian and French law. In this article, the research has been done by studying the codified laws, advisory opinions and judicial verdicts and using the descriptive-analytical method. For the right to appeal to be valid, the person who waives must have a position, legal authority, intention and consent and, like all legal acts, have the right to appeal. In France, they accept the cancellation of the right to appeal only from persons who have the capacity to compromise. In the law, there are two exceptions to the revocation of the right to appeal, one of which is the jurisdiction of the court, both inherent and local jurisdiction, and the other is the jurisdiction of the judge, which of course would be better, except in the case of immovable property, it was not considered as an exception. The revocation law considers the right of appeal possible with the consent of the parties, however, despite the differences in opinions, in the author's opinion, one-sided revocation should also be considered valid. Also, with the interpretation of the opinion of the legislator and in order to prevent the delay of the settlement proceedings, the consent must be written. Revocation before issuing a decision and revocation after a dispute is also valid due to the existence of the reason for the right of revocation. But revocation is invalid before there is a dispute in the laws of Iran and France. The effect of revoking the right to appeal is that the request is not heard after revoking the right. However, the cancellation of the right to protest against the arbitrator's award cannot be considered valid.

Keywords: revocation of the right to appeal, code of civil procedure, verdict, Iranian law, French law.

^۱. PhD in Private Law, University Lecturer, Law Department, Javad Al-Aemeh University of Applied Sciences, Yazd, Iran. (Corresponding Author) mahdi_beiki@yahoo.com

